

وظایف جوانان انقلابی^۱

بیانیه هیأت تحریریه ی روزنامه ی "دانشجو"^۲، که اگر اشتباه نکنیم برای اولین بار در شماره ۴ (۲۸) "اسوابوژدنیه"^۳ منتشر شده و "ایسکرا"^۴ هم آن را دریافت

^۱ - این نامه در شماره ۲ و ۳ روزنامه ی "دانشجو" در سپتامبر ۱۹۰۳ منتشر شد. و هم چنین تحت عنوان به دانشجویان. وظایف جوانان انقلابی (سوسیال دمکراسی و روشنفکران) به شکل جزوه مستقلی تکثیر گردید.

^۲ - "دانشجو" یکی از روزنامه های دانشجویان انقلابی بود. فقط سه شماره منتشر گردید: شماره ی ۱ در آوریل و شماره ۲ و ۳ در سپتامبر ۱۹۰۳

^۳ - "اسوابوژدنیه" (آزادی) - ارگان بورژوازی لیبرال طرفدار سلطنت مشروطه بود که در اشتوتگارت در سال های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ به سردبیری استرووه (P.B.Struve) هر دو هفته یکبار منتشر می گردید. طرفداران "اسوابوژدنیه" بعدها هسته ی اولیه ی "حزب دمکرات مشروطه طلب (کادت)"، یعنی حزب عمده ی بورژوازی روسیه را تشکیل دادند.

^۴ - "ایسکرا" (اخگر) - اولین روزنامه ی غیرقانونی مارکسیستی سرتاسری روسیه بود که پس از زحمات لنین تأسیس شد و اولین شماره ی آن در یازدهم دسامبر سال ۱۹۰۰ در لایپزیک (Leipzig) چاپ گشت. هیأت تحریریه ی "ایسکرا" از لنین، پلخانف، مارتف، اکسلرود، پوترسف، و زاسولیچ متشکل شده بود ولی در واقع لنین سردبیر روزنامه بود نقش مهمی در آن ایفا می کرد. "ایسکرای" لنینی در سال های ۱۹۰۳ - ۱۹۰۰ در کار تدارک و ایجاد حزب مستقل پرولتاریای روسیه نقش تاریخی عظیمی ایفا کرد. در کنگره ی دوم "حزب کارگر سوسیال-دمکراتیک" روسیه در ژوئیه و اوت سال ۱۹۰۳ "ایسکرا" به عنوان ارگان رسمی حزب شناخته شد و لنین، پلخانف و مارتف به هیدت تحریریه ی آن انتخاب شدند. در نوامبر سال ۱۹۰۳ "ایسکرا" بدست منشویک ها افتاد (از شماره ی ۵۲) و لنین از هیأت تحریریه آن

داشته است، به عقیده ما علامت پیشرفت بزرگی است در نظریات هیأت تحریریه از بدو انتشار اولین شماره "دانشجو". آقای استرووه^۵ که عجولانه مخالفت خود را با نظریات ابراز شده در این بیانیه اظهار داشت، اشتباه نمی کرد: این نظریات حقیقتاً از اساس با آن جریان فرصت طلبانه که ارگان بورژوا-لیبرال با سرسختی و شور از آن حمایت می کند، مغایر می باشند. هیأت تحریریه ی "دانشجو" که می پذیرد: "احساسات انقلابی به تنهایی نمی توانند اتحاد ایدئولوژیک دانشجویان را سبب شود" و معتقد است که: "بدین منظور یک آرمان سوسیالیستی متکی بر این یا آن جهان بینی سوسیالیستی ضروری می باشد" - آن هم یک جهان بینی "جامع و مشخص" - هم اکنون با بی تفاوتی ایدئولوژیک و اپورتونیزم تنوریک از ریشه بریده و مسأله ی روش انقلابی کردن دانشجویان را بر پایه ی درستی قرار داده است.

درست است، اگر از دیدگاه متدوال "انقلابی گری" مبتذل بنگریم، ایجاد اتحاد ایدئولوژیک مستلزم وجود یک جهان بینی واحد نبوده بلکه بر عکس آن را نفی می کند، چرا که اتحاد ایدئولوژیک به معنای رفتار "بردبارانه" در قبال انواع گوناگون نظرات انقلابی و منوط به چشم پوشی از پذیرش یک مجموعه ی مشخصی از عقاید می باشد. به یک کلام، به عقیده ی این سیاسیون بی شعور اتحاد ایدئولوژیک مستلزم یک بی اصولی ایدئولوژیک است (البته این عقاید، به طور کم و بیش ماهرانه ای، در فرمول های پیش پا افتاده ای مانند... اهمیت اتحاد به هر قیمت و لزوم وسعت دامنه ی فکری و غیره، مسطور مانده، ظاهر فریبنده ای پیدا می کنند). بحث نسبتاً خوش ظاهر و در نظر اول قانع کننده ای که همیشه برای اثبات این نحوه ی استدلال ارائه می شود، اشاره به این واقعیت عام الفهم و غیرقابل انکار

استعفا داد. برای مشخص نمودن "ایسکرای" سابق لنینی، "ایسکرای" منشویکی را "ایسکرای نو" می نامیدند.

^۵ - استرووه (۱۹۴۴ - ۱۸۷۰) - سردبیر روزنامه ی "اسوایژدنیه"، یکی از مبلغین و اقتصاددانان بورژواوی روسیه بود و بعدها یکی از رهبران حزب "کادت" شد.

است که در بین دانشجویان برحسب نظرات سیاسی و اجتماعی شان گروه بندی های مختلفی وجود دارد- و حتماً وجود خواهد داشت- و بدین جهت خواست جهان بینی واحد و معین بناگزیر برخی از این گروه ها را دفع کرده، به اتحاد صدمه می زند و به جای فعالیت هم آهنگ مشاجرات را دامن زده و در نتیجه قدرت حمله ی سخت سیاسی مشترک را تضعیف می کند و الی غیرالنهاییه.

اجازه دهید این توضیحات منطقی را از نزدیک ملاحظه کنیم. برای مثال تقسیم دانشجویان را بر حسب گروه هائی که در شماره ی ۱ "دانشجو" آمده است در نظر بگیریم. در این شماره هنوز خواست یک جهان بینی معین و واحد از طرف هیأت تحریریه طرح نشده بود و نتیجتاً مشکل است بتوان آنان را به طرفداری از "تنگ نظری" سوسیال دمکراسی متهم کرد. سرمقاله شماره ۱ "دانشجو" در میان دانشجویان کنونی چهار گروه عمده را از هم متمایز می کند:

۱- توده ی بی تفاوت- "کسانی که در مقابل جنبش دانشجویی کاملاً بی تفاوت اند."

۲- "آکادمیست ها"- کسانی که طرفدار جنبش دانشجویی صرفاً آکادمیک هستند.

۳- "مخالفین جنبش دانشجویی بطورکلی- ناسیونالیست ها، آنتی سمیت ها و

غیره".

۴- "سیاسیون"- پیروان مبارزه جهت سرنگونی استبداد تزاری.

"این گروه خود از دو بخش متضاد تشکیل شده است- کسانی که به اپوزیسیون سیاسی صرفاً بورژوائی با تمایلات انقلابی تعلق دارند و کسانی که به روشنفکران انقلابی سوسیالیستی پرولتاریا که این او اخر پدیدارگشته است." (فقط در این او اخر پدیدار گشته است؟- ن- لنین). با ملاحظه اینکه گروه فرعی آخری همان طور که همه می دانیم مجدداً به دانشجویان سوسیال- دمکراتیک و سوسیالیست- رولوسیونر^۱ تقسیم می شود، روشن می گردد که دانشجویان کنونی واجد شش گروه سیاسی اند:

^۱ - "حزب سوسیالیست- رولوسیونر" (اس- آر) در سال ۱۹۰۰ در روسیه تشکیل شد و تا

انقلاب ۱۹۱۷ بزرگترین حزب دهقانی بود.

ارتجاعیون، بی تفاوت ها، آکادمیست ها، لیبرال ها، سوسیالیست رولوسیونرها و سوسیال دمکرات ها.

حال این سؤال پیش می آید: شاید این گروه بندی ها تصادفی می باشند و صف بندی موقتی نظریات را نشان می دهند؟ کافی است که سؤال را طرح کرد تا از هر کس که اندازه ای با مطلب آشناست جواب منفی دریافت داشت. و فی الواقع گروه بندی دیگری در دانشجویان ما نمی تواند هم وجود داشته باشد، زیرا که دانشجویان حساس ترین بخش روشنفکران می باشند، و روشنفکر درست به این جهت روشنفکر خوانده می شود که انکشاف منافع طبقاتی و گروه بندی های سیاسی کل جامعه را به آگاهانه ترین، راسخانه ترین و دقیق ترین نحوی منعکس نموده و بیان می دارد. دانشجویان قشر دیگری می بودند اگر گروه بندی های سیاسی شان با گروه بندی های سیاسی کل جامعه تطابق نمی داشت. "تطابق" نه به مفهوم یک تناسب کامل بین گروه های دانشجویی و گروه های اجتماعی بر حسب توان و تعداد، بلکه درست به معنای وجود ضروری و ناگزیر چنین گروه هائی در دانشجویان همانگونه که در جامعه موجود می باشد. کل جامعه روس- با خصومت های طبقاتی تازه رو به انکشاف نهاده ی آن، با دست نخوردگی سیاسی آن، با توده های عظیم آن که تحت حکومت استبداد پلیسی سرکوب و مرعوب شده اند- دقیقاً با همین شش گروه مشخص می شود، یعنی؛ ارتجاعیون، بی تفاوت ها، مهذبین، لیبرال ها، سوسیالیست رولوسیونرها و سوسیال دمکرات ها.

من "آکادمیست ها" را از اینجا "مهذبین" نامیده ام، یعنی پیروان پیشرفتی قانونی بدون مبارزه ی سیاسی، پیشرفتی در چارچوب رژیم خودکامگی (autocracy). چنین مهذبینی در تمام بخش های جامعه ی روس وجود دارند، و همه جا مانند دانشجویان "آکادمیست" خود را در دایره ی تنگ منافع حرفه ای و اصلاح آن شعبه از اقتصاد ملی یا ادارات دولتی و محلی مخصوص خود محدود می سازند و همه جا با ترس و لرز از "سیاست" پرهیز می کنند، بدون اینکه بین "سیاسیون" گرایش های

مختلف فرقی قائل شوند (همانگونه که آکادمیست ها نیز فرقی قائل نمی شوند)، مفهوم اینها از سیاست کلیه ی مسائلی است که با شکل حکومت مربوط می شود. مذهبین همیشه وسیع ترین پایه لیبرالیزم ما را تشکیل می داده اند و هنوز هم تشکیل می دهند: در زمان های "آرامش" (به زبان "روسی" یعنی، در زمان تسلط ارتجاع سیاسی) دو مفهوم مذهب و لیبرال عملاً یکسان می باشند، و حتی در زمان جنگ، در دوران های اوج جنب و جوش های اجتماعی، در عصر رشد هجوم بر استبداد، تفاوت ما بین این دو اغلب ناروشن می ماند. لیبرال روس حتی هنگامی که در روزنامه ای که بدون سانسور در خارج منتشر می شود، با اعتراض صریح و آشکار علیه استبداد در مقابل افکار عمومی ظاهر می گردد، هرگز از اینکه خود را قبل از هر چیز به مثابه ی مذهب احساس نماید دست بر نمی دارد، و گاه و گدار برده وار، و یا اگر ترجیح می دهید، مثل رعیت مطیع قانون، حق شناس و وفادار سخن ورزی می کند- به "اسوابورژدنیه" رجوع کنید:

فقدان یک مرزبندی روشن و قابل تشخیص بین مذهبین و لیبرال ها وجه مشخصه ی کلی گروه بندی های سیاسی جامعه ی روسیه است. شاید به ما ایراد گرفته شود که تقسیم بندی به شش گروه بالا صحیح نمی باشد، زیرا با تقسیم بندی طبقاتی جامعه ی روس تطابق ندارد. اما یک چنین ایرادی بی اساس خواهد بود. البته تقسیم بندی طبقاتی شالوده ی اساسی گروه بندی های سیاسی است و در تحلیل نهایی این گروه بندی ها را تعیین می نماید. لیکن این شالوده ی عمیق فقط در طول یک جریان تکامل تاریخی و به میزان رشد آگاهی شرکت کنندگان و آفرینندگان این جریان نمایان می شود. این "تحلیل نهایی" فقط پس از مبارزه ی سیاسی فرا می رسد. گاهی مبارزه ای سرسخت و طولانی که ده ها سال بطول می انجامد و گاهی طوفان آسا به شکل بحران های سیاسی منفجر می شود و در دیگر اوقات رو به خاموشی گذارده، به اصطلاح موقتاً به حال وقفه در می آید.

بیهوده نیست که مثلاً در آلمان، جایی که مبارزه سیاسی اشکال حادی به خود می‌گیرد و طبقه مترقی- پرولتاریا- واجد آگاهی طبقاتی به ویژه عالی است، هنوز احزابی (و حتی احزاب نیرومندی) مانند «مرکز» وجود دارد که با لفافه‌ی اسمی خود، مضمون طبقاتی ناهمگون و غیرپرولتری خود را مخفی نگاه می‌دارند.

چندان تعجبی ندارد به علت عدم وجود حقوق سیاسی برای اعم مردم و سلطه‌ی یک بورکراسی به نحو عالی سازمان یافته و از نظر ایدئولوژیک مستحکم و سنتاً محدود و منحصر، منشاء طبقاتی گروه‌های سیاسی کنونی در روسیه به میزان زیادی تیره گشته است. بیشتر باید از این در شگفت بود که تکامل روسیه در مسیر سرمایه‌داری اروپائی هم اکنون توانسته است علیرغم نظامی حکومتی آسیائی آن، چنین اثری قوی در گروه بندی سیاسی جامعه بگذارد.

در کشور ما نیز پرولتاریای صنعتی، طبقه‌ی مترقی هر جامعه‌ی سرمایه‌داری، تحت رهبری سوسیال دموکراسی، تحت لوای برنامه‌ای که مدت هاست برنامه‌ی پرولتاریای آگاه سرتاسر جهان شده، در راه مبارزه توده‌ای و سازمان یافته گام نهاده است. آن دسته از مردم که نسبت به سیاست بی تفاوت هستند طبعاً در روسیه بطور غیرقابل مقایسه‌ای بزرگتر از هر کشور اروپائی است، ولی حتی در روسیه نیز دیگر نمی‌توان از دست نخوردگی ساده و ابتدائی این گروه سخن گفت؛ بی تفاوتی کارگرانی که هنوز از موقعیت طبقاتی خود آگاه نیستند- و تا اندازه‌ای دهقانان- هرچه بیشتر جای خود را به طغیان و بی‌قراری سیاسی و اعتراضات فعال می‌دهد. این موضوع صریحاً نشان می‌دهد که این بی تفاوتی با بی تفاوتی بورژواها و خرده بورژواهایی که شکم‌شان سیر است هیچ تشابهی ندارد. طبقه‌ی خرده بورژوا که در روسیه، به علت انکشاف هنوز نسبتاً ضعیف سرمایه‌داری، به ویژه متعدد است، اینک بدون شک از یک سو شروع به بیرون دادن ارتجاعیون آگاه و پیگیر نموده و از سوی دیگر، و بی اندازه بیشتر، هنوز چندان از توده‌ی نادان و مظلوم "مردم زحمتکش" قابل تشخیص نیست و متفکرین خود را از گروه وسیع روشن‌فکران را

زنوچینتسی^۷ پیدا می کند که جهان بینی کاملاً متزلزل و آش شله قلم کار عقاید دمکراتیک و سوسیالیست- ابتدائی ناآگاهانه ای دارند. درست همین ایدئولوژی است که مشخصه ی روشنفکر قدیم روس می باشد، چه جناح راست بخش لیبرال- نارودنیک آن و چه چپ روترین جناح: "سوسیالیست- رولوسیونرها".

گفتم روشنفکر "قدیم" روس، زیرا هم اکنون در کشور ما روشنفکر جدیدی در حال ظاهر شدن است که لیبرالیزم آن پوست نارودیزم بدوی و سوسیالیزم مبهم خود را تقریباً به کلی به دور انداخته است (البته نه بدون کمک مارکسیزم روس). صورت بندی یک قشر روشنفکر بورژوا- لیبرال واقعی با گام های عظیم به پیش می رود، به ویژه به دلیل اینکه اشخاص تردست و مستعد برای پذیرش هرگونه جریان اپورتونیستی باب روز مانند حضرات استرووه، بردایف (Berdayov)، بولگاکف و شرکاء (Bulgakov&Co.) در این پروسه شرکت می جویند، و بالاخره، در رابطه با عناصر لیبرال و ارتجاعی جامعه ی روس که به قشر روشنفکر تعلق ندارند، خویشاوندی آنان با منافع طبقاتی این یا آن گروه از بورژوازی و یا زمینداران برای هر کس که مثلاً تا اندازه ای با فعالیت زمستواها^۸، دوماها^۹، کمیته های بورس، کمیته های نمایشگاه و غیر مائوس باشد، به حد کافی روشن است.

و بدین ترتیب ما به این نتیجه ی غیرقابل تردید رسیدیم که گروه بندی های سیاسی دانشجویان تصادفی نیست و ضرورتاً درست همانطور که آن را در بالا در توافق با شماره ی ۱ "دانشجو" ترسیم نموده ایم، می باشد. پس از اینکه این واقعیت اثبات

^۷- رازنوچینتسی (raznochintsy) - "روشنفکران عامی" روسیه بودند که اغلب از روحانیون، مغازه داران و قشرهای خرده پای شهری می آمدند.

^۸- زمستواها (Zemstvos) - سازمان های اداری به اصطلاح خودمختار محلی که در سال های ۱۸۶۰ در نواحی مرکزی روسیه تزاری برپا شد. قدرت شان محدود و اشراف زمین دار در آن ها مسلط بودند.

^۹- دوما (Duma) - نام پارلمان روسیه.

شد می توانیم به سادگی از عهده ی این سوال مورد بحث و مشاجره که مفهوم "ایجاد اتحاد ایدئولوژیک بین دانشجویان" و "انقلابی کردن" آنان چیست برآئیم. در اولین نظر حتی بسیار شگفت آور به نظر می رسد که چنین مسأله ی ساده ای به مسأله ی مورد مشاجره ای تبدیل شده است. اگر گروه بندی های سیاسی دانشجویان با گروه بندی های سیاسی جامعه مطابقت دارد، آیا این به خودی خود بدان معنی نیست که "ایجاد اتحاد ایدئولوژیک" بین دانشجویان تنها یکی از این دو معنی را می رساند: یا جلب زیادترین تعداد ممکن دانشجویان به یک مجموعه ی معین عقاید سیاسی و اجتماعی، و یا ایجاد نزدیکترین همبستگی ممکن ما بین دانشجویان یک گروه معین سیاسی و اعضای این گروه در خارج از دانشجویان؟ آیا این به خودی خود بدیهی نیست که درباره ی انقلابی شدن دانشجویان تنها از موضع یک نظریه ی و کاملاً معین در باره محتوی و ماهیت این جریان انقلابی شدن می توان صحبت کرد؟ به عنوان مثال برای یک سوسیال-دمکرات این اولاً، به مفهوم ترویج نظریات سوسیال-دمکراتیک در بین دانشجویان و مبارزه با عقایدی است که خود را "سوسیال-رولوسیونر" نامیده، اما با سوسیالیزم انقلابی هیچگونه وجه تشابهی ندارد؛ و ثانیاً، کوشش در جهت اینکه هر جنبش دمکراتیک دانشجویان، منجمله آکادمیستی را گسترش داده، آن را آگاهانه تر و مصم تر گرداند.

اینکه چگونه مسأله به این سادگی و روشنی معشوش شده و مورد مشاجره شدید قرار گرفته- خود داستان بسیار آموزنده و نمونه ای است. مشاجره بین "رولوتسیونایا روسیا"^{۱۰} (شماره های ۱۳ و ۱۷) و "ایسکرا" (شماره های ۳۱ و ۳۵) به مناسبت "نامه ی سرگشاده" شورای مشترک سازمان های دانشجویی و سازمان های متحد اخوت در کییف (Kiev)، در گرفت (در شماره ی ۱۳

^{۱۰} - رولوتسیونایا روسیا (روسیه ی انقلابی)- نام روزنامه ی "سوسیالیست- رولوسیونرها"

(اس- آر)ها بود که که از آخر سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۰۵ منتشر می شد. از ژانویه سال ۱۹۰۲ به ارگان مرکزی حزب اس- آرها مبدل شد.

"رولوتسیونایا روسیا" و شماره ی ۱ "دانشجو" منتشر شد. شورای مشترک کیف مصوبه ی دومین کنگره سراسری دانشجویان روسیه در سال ۱۹۰۲ را که طبق آن سازمان های دانشجویی موظفند با کمیته های حزب سوسیال دمکراتیک کارگری در ارتباط باشند، "تنگ نظرانه" نامید؛ و این واقعیت آشکار که بخش معینی از دانشجویان در برخی از نواحی به "حزب سوسیالیست رولوسیونر" تمایل دارند بوسیله بحث به اصطلاح بسیار "بی غرض" و بی اندازه نادرست که "دانشجویان به عنوان دانشجو نمی توانند نه کاملاً به حزب سوسیالیست رولوسیونر و نه به حزب سوسیال دمکراتیک ملحق شوند" به نحو زیبایی پوشانده شد. "ایسکرا" به نادرستی این استدلال اشاره کرد، ولی "رولوتسیونایا روسیا" البته در دفاع از آن اسلحه برداشته، "متعصبین تفرقه انداز و انشعاب طلب" ایسکرانیست را به "ندانم کاری" و خامی سیاسی متهم نمود.

بعد از آن چه که در بالا گفته شد پوچی این ادعاها به وضوح آشکار می شود. مسأله مورد بحث نقش ویژه ی سیاسی ایست که دانشجویان می بایستی ایفا کنند. آیا ملتفت نیستند که اول باید در مقابل این واقعیت که دانشجویان از بقیه ی جامعه جدا نبوده، درست به همین دلیل همواره و بطور اجتناب ناپذیر تمام گروه بندی های سیاسی جامعه را بازتاب می سازند، چشمان را به هم نهاد و سپس با چشمان بسته آغاز به وراجی در مورد دانشجویان به مثابه ی دانشجو و یا دانشجویان بطورکلی کرد. نتیجه ای که بدان می رسند... مضرت تفرقه و انشعاب حاصل از همبستگی با یک حزب خاص سیاسی است. این مانند روز روشن است که به خاطر ادامه ی این بحث عجیب تا نتیجه اش، بحث کننده می بایستی از سطح سیاسی به سطح حرفه ای یا آموزشی جهش کند. و "رولوتسیونایا روسیا" در مقاله ی "دانشجویان و انقلاب" درست یک چنین جهش مرگ زانی می کند، اولاً به خواست های عام و مبارزه ی عام دانشجویی و ثانیاً به هدف های تحصیلی دانشجویان، وظایف تدارک فعالیت آتی اجتماعی ایشان و تکامل آنان به مبارزین سیاسی آگاه، استناد می جوید. این دو نکته

هر دو بسیار درست اند- اما به مطلب کوچکترین ربطی نداشته، صرفاً مسأله را مغشوش می سازند. مسأله مورد بحث فعالیت سیاسی است، که ماهیتاً با مبارزه ی احزاب بطور ناگسستنی در پیوند بوده، بناچار انتخاب یک حزب معین را می طلبد. پس چگونه می توان- به بهانه ی اینکه تمام فعالیت های سیاسی احتیاج به یک تدارک بسیار جدی و علمی و "انکشاف" معتقدات محکم دارد، و یا اینکه هیچ فعالیت سیاسی نمی تواند فقط به حوزه های سیاسیون یک جریان مشخص محدود شود بلکه باید همواره متوجه اقشار هر چه وسیع تر مردم گردد، با منافع حرفه ای هر بخشی مطابقت داشته باشد و جنبش صنفی را با جنبش سیاسی متحد ساخته، اولی تا به سطح دومی ارتقاء دهد- از این انتخاب اجتناب ورزید؟؟

درست همین واقعیت که اشخاص برای دفاع از مواضع خویش مجبور به متوسل شدن به چنین بهانه هائی هستند، بوضوح نشان می دهد که آنها خود تا چه حد احتیاج به یک اعتقاد علمی معین و خط مشی سیاسی پایدار دارند! از هر سونی که به مطلب برخورد کنیم باز همان حقیقت قدیمی که سوسیال-دمکرات ها مدت هاست در محکوم کردن پوشش های سوسیالیست رولوسیونرها ارانه می دهند با دلایل جدیدتری ثابت می شود. سوسیالیست رولوسیونرها می کوشند که هم در رابطه با تئوری علمی و هم عملکرد سیاسی، بین مارکسیزم و اپورتونیزم "انتقادی" اروپای غربی و نارودنیزم خرده بورژوائی روسی بندبازی کنند^۵.

اصولاً شرایطی را در نظر بگیرید که مناسبات سیاسی تا اندازه ای تکامل یافته اند و به بینید که "مسأله ی مشاجره آمیز" ما در عمل چگونه است. فرض کنیم که یک

^۵- ناگفته پیداست که این تز که پروگرام و تاکتیک های "سوسیالیست رولوسیونرها" متزلزل و ماهیتاً متضاد است احتیاج به توضیح دقیق ویژه ای دارد. امید می رود که در نامه ی بعدی^{۱۱} وارد جزئیات این مطلب شویم.

۱۱- این مقاله ی لنین عنوان "اولین نامه" را داشت، ولی پس از آن نامه ی دیگری منتشر نشد. برای برنامه ی لنین درباره ی انتشار این نامه ها به ضمیمه ی شماره ۱ رجوع کنید.

حزب مذهبی یک حزب لیبرال و یک حزب سوسیال دمکراتیک وجود دارند. فرض کنیم که در نواحی مختلفی این احزاب بین دانشجویان و شاید طبقه ی کارگر فعالیت می کنند. آنها می کوشند حتی الامکان تعدادی زیادی از نمایندگان پرنفوذ هر دو را به طرف خود جلب کنند. آیا این قابل تصور است که آنها به انتخاب یک حزب معین توسط این نمایندگان با این استدلال ایراد بگیرند که گویا منافع مشترک معینی در تحصیل و در شغل برای تمام دانشجویان و کلیه ی طبقه ی کارگر وجود دارد؟ این همانند آن است که چون تمام احزاب از هنر چاپ به طور یکسان استفاده می کنند، لذا می توان منکر لزوم مبارزه سیاسی بین آنان شد. در کشورهای متمدن هیچ حزبی نیست که نفهمیده باشد که اتحادیه های وسیع و بسیار متشکل شده ی حرفه ای و دانشجویی دارای چه فایده بزرگی است، اما هر حزب می کوشد که همچنین نفوذ خود را در این اتحادیه ها مسلط گرداند. چه کسی واقف نیست که اشاره به غیر حزبیت کردن این یا آن مؤسسه (institution) اغلب چیزی جز تزویر طبقه حاکمه نیست که مایل است این واقعیت را که از صد مؤسسه موجود هم اکنون نود و نه تای آن از یک روحیه ی معین سیاسی الهام می گیرند، پنهان سازد؟ اما کاری که سوسیالیست- رولوسیونرهای ما عملاً انجام می دهند این است که به افتخار "غیر حزبیت" ساقی نامه می سرایند. برای مثال این قطعه پرشور و احساساتی "رولوتسیونرهای روسیا" (شماره ۱۸) را در نظر بگیرید: "این چه تاکتیک تنگ نظرانه ای است که یک سازمان انقلابی می خواهد در هر سازمان مستقل دیگری که مطیع و ی نیست حتماً یک رقیب را ببیند که باید آن را نابود کرد، و در میان صفوف آن حتماً باید دو دستگی، اختلاف و اغتشاش ایجاد نمود؟" در این جا به خطابیّه ی سال ۱۸۹۶ سازمان سوسیال- دمکراتیک مسکو استناد می گردد که به دانشجویان ایراد می گرفت که آنها در سال های اخیر خود را بیش از حد در محدوده ی تنگ منافع دانشگاهی محبوس ساخته اند و "رولوتسیونرهای روسیا" این را مردود شمرده، اندرز می داد که وجود

سازمان های دانشجویی هرگز مانع از آن نبوده که کسانی که "به مثابه ی انقلابیون تبلور یافته اند" نتوانند نیروی خود را در خدمت راه کارگران صرف کنند.

فقط ببینید چه اغتشاشی در این جا حاکم است. رقابت تنها بین یک سازمان سیاسی و یک سازمان سیاسی دیگر، بین یک گرایش سیاسی و گرایش سیاسی دیگر امکان دارد (و اجتناب ناپذیر است). بین یک انجمن خیریه (Mutuai Aid Society) و یک گروه انقلابی نمی تواند رقابتی وجود داشته باشد و وقتی که "رولوتسیونایا روسیا" به دومی نسبت منهدم کردن انجمن خیریه را می دهد فقط یاهو سرانی می کند. ولی اگر در درون همین انجمن خیریه گرایشی سیاسی نمودار شود که مثلاً کوشش نماید به انقلابیون کمک نشود و یا کتب غیرقانونی از کتب خانه ها جمع آوری شوند، در چنین شرایطی، این وظیفه ی هر شخص "سیاسی" صادق است که با این گرایش رقابت و مبارزه کند. اگر اشخاصی یافت می شوند که این دسته ها را در فضای تنگ منافع دانشگاهی محدود سازند (و این قبیل اشخاص بدون شک یافت می شوند، و در سال ۱۸۹۶ به مراتب بیشتر بودند) در این صورت مبارزه بین آنها و کسانی که نه محدود ساختن، بلکه گسترش خواست ها را ترویج می کنند، نیز واجب و اجباری است. اما در نامه سرگشاده ی شورای کیف که مشاجرات بین "رولوتسیونایا روسیا" و "ایسکرا" موجب شده، مسأله نه بر سر انتخاب بین سازمان های دانشجویی و سازمان های انقلابی، بلکه بر سر انتخاب بین سازمان های انقلابی جریان های مختلف بود. بنابراین، آن کسانی شروع به انتخاب کرده اند که هم اکنون "به مثابه ی انقلابیون تبلور یافته اند"، در حالی که "سوسیالیست- رولوسیونرهای" ما به بهانه اینکه رقابت بین یک سازمان انقلابی و یک سازمان صرفاً دانشجویی تنگ نظرانه است، آنان را به عقب می کشانند.... این واقعاً بیش از حد غیرمنطقی است آقایان!

بخش انقلابی دانشجویان شروع به انتخاب بین دو حزب انقلابی می کند، ولی به او عزم می کنند که: این نه با تحمیل یک برجسب حزبی [برای برخی برجسب است و

برای دیگران پرچم] معین [نامعینی البته ترجیح دارد... و نه با تجاوز به وجدان فکری رفقای دانشجو [مجموعه مطبوعات بورژوازی تمام کشورها همیشه ادعا می کنند که رشد سوسیال دمکراسی به دلیل تجاوز عناصر خراب کار و محرک به وجدان توده ی صلح جو انجام می گیرد...] است که چنین نفوذی بدست آمده است"، منظور نفوذ بخش سوسیالیستی دانشجویان بر مابقی آنان است. بیگمان هر دانشجوی صادقی واقف است که این تهمت به سوسیالیست ها مبنی بر "تحمیل" برچسب های حزبی و "تجاوز فکری" چه قدر بی اساس است. و این ادعاهای بی پایه، پوچ و غیراصولی در روسیه اظهار می شود، جانیکه مفاهیم سازمان حزبی، پیگیری و وفاداری حزبی هنوز بی اندازه ضعیف است!

"سوسیالیست- رولوسیونرهای" ما برای دانشجویان انقلابی، کنگره های سابق دانشجویی را که "همبستگی با جنبش عام سیاسی، صرف نظر از جناح های مختلفی را که در اردوگاه انقلابی وجود دارد" اعلام می کردند، به عنوان سرمشقی توصیه می کنند. این جنبش "عام سیاسی" چیست؟ جنبش سوسیالیستی به اضافه ی جنبش لیبرالی. نادیده گرفتن این دو دستگی به معنای طرفداری کردن از نزدیکترین جنبش، یعنی جنبش لیبرالی است. و این "سوسیالیست- رولوسیونرها" هستند که این کار را تشویق می کنند! اشخاصی که خود را حزب جدا و مستقل می نامند دیگران را به پرهیز از مبارزه حزبی فرا می خوانند. آیا این نشان دهنده این نیست که چون چنین حزبی قادر به عرضه کالای سیاسی خود در زیر پرچمش نیست، ناگزیر است به قاچاق پناه برد؟ آیا این نشان دهنده ی این نیست که این حزب کاملاً فاقد یک پایه ی روشن برنامه ی مخصوص به خود می باشد؟ این را به زودی خواهیم دید.

اشتباهات نظریات سوسیالیست- رولوسیونرها را نمی توان صرفاً در کمبود منطق که در بالا کوشیدیم آن را ثابت کنیم، بیان داشت. از یک لحاظ بخصوص می توان عکس آن را مدعی شد: کمبود منطق در دعوی آنها، نتیجه ی یک خطای اساسی است. به عنوان یک "حزب"، آنها از ابتدا چنان موضع ذاتاً متضاد و بی ثباتی اتخاذ

کرده اند که افراد واقعاً صادق و قادر به تفکر سیاسی نمی توانند بدون تلوتلو خوردن و سقوط چنین موضعی را حفظ نمایند. همواره باید به خاطر داشت که سوسیال دمکرات ها زیان هائی را که "سوسیالیست- رولوسیونرها" به راه سوسیالیزم وارد ساخته اند به اشتباهات گوناگون این یا آن نویسنده و رهبر نسبت نمی دهند. بر عکس، آنها تمام این اشتباهات را نتیجه ی اجتناب ناپذیر یک برنامه و موضع سیاسی نادرست می دانند. این نادرستی در امری مانند مسأله دانشجویان بخصوص واضح شده، تضاد بین دیدگاه بورژوا-دمکراتیک و پوشش زرق و برق دار سوسیالیزم انقلابی آنان به خوبی نمایان می گردد. فی الواقع، مسیر فکری "رولوتسیونایا روسیا" را در مقاله ی پروگراماتیک "دانشجویان و انقلاب" بررسی کنیم. نویسنده، "عدم خودپسندی و پاکى مرام" و "قدرت انگیزه های ایده آل جوانان" را بخصوص برجسته می سازد. اینجاست که او در جستجوی تعبیر تلاش های سیاسی "ابداعی" دانشجویان است و نه در مناسبات واقعی زندگی اجتماعی روسیه، مناسباتی که از یک سو خصومت آشتی ناپذیری میان قدرت خودکامگی و بخش های بسیار وسیع و بسیار گوناگون مردم بوجود آورده و از سوی دیگر به جز از طریق دانشگاه ها، ابراز هرگونه نارضایتی های سیاسی را فوق العاده مشکل می کند (به زودی باید گفت: مشکل می کرد).

نویسنده سپس مساعی سوسیال دمکرات ها را در برخورد آگاهانه به مسأله ی وجود گروه های مختلف سیاسی بین دانشجویان، در فشرده تر متحد نمودن گروه های سیاسی همگون و در جدا نمودن گروه های سیاسی ناهمگون، مورد حمله قرار می دهد. مسأله این نیست که او از عیوب این یا آن کوشش بخصوص سوسیال دمکرات ها انتقاد می کند، چون اساساً، این نامعقول خواهد بود اگر ادعا می شد تمام این کوشش ها همواره و بطور کامل موفقیت آمیز بوده اند. خیر! نویسنده اصولاً با این عقیده که اختلاف منافع طبقاتی باید خود را بناچار در گروه بندی های سیاسی منعکس نماید، و اینکه قشر دانشجو با همه ی از خودگذشتگی، پاکى، نیات ایده آلس

و غیره نمی تواند از کل جامعه مستثنی باشد، و اینکه وظیفه سوسیالیست هاست که این اختلاف را پنهان نکرده بلکه بر عکس آن را حتی الامکان برای توده وسیع روشن نموده، آن را در یک سازمان سیاسی مجسم سازند، به کلی بیگانه می باشد. نویسنده مسائل را از دیدگاه ایده آلیستی یک بورژوا-دمکرات می نگرد و نه از نقطه نظر ماتریالیستی سوسیال دمکرات ها.

نویسنده به این دلیل شرم نمی کند که دانشجویان انقلابی را به طرفداری از "جنبش عام سیاسی" فراخوانده و این درخواست را مدام تکرار نماید. برای او جریان عمده درست همان جنبش عام سیاسی، یعنی جنبش عام دمکراتیک است که به عقیده ی او می بایستی متحد شود. [مطابق نظریات ایشان] این اتحاد نباید بوسیله "گروه های انقلابی ناب" برهم زده شود، آنها باید خود را "موازی با سازمان عمومی دانشجویان" صف بندی کنند. از دیدگاه منافع این جنبش دمکراتیک وسیع و یک پارچه "تممیل" برچسب های حزبی و تجاوز به وجدان معنوی رفقا-طبیعتاً عمل جنایتکارانه ای است. در سال ۱۸۴۸ این درست موضع بورژوا-دمکرات ها بود؛ موقعی که کوشش جهت نشان دادن تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا موجب محکومیت "دو به هم زنان و انشعاب طلبان متعصب" از طرف "همگان" می شد. این هم چنین درست موضع جدیدترین نوع بورژوا-دمکرات هاست- فرصت طلبان و رویزیونیست هائی که مشتاق یک حزب دمکراتیک متحد بزرگ که با صلح و صفا از طریق انتلاف طبقات و رفرم قدم گذارد، هستند. آنها همگی همواره دشمن اختلاف "فراکسیونی" و طرفدار جنبش "عام سیاسی" بوده الزاماً می بایستی هم می بودند.

همانطور که مشاهده می کنید، بحث های "سوسیالیست- رولوسیونیرها" که از دیدگاه یک سوسیالیست، به حد ابتدال غیرمنطقی و متضاد می باشند؛ از نقطه نظر یک دمکرات بورژوا کاملاً قابل فهم و منطقی هستند. زیرا حزب "سوسیالیست- رولوسیونیتر" در حقیقت چیزی جز بخش کوچکی از دمکرات های بورژوا نیست،

بخشی که ترکیب آن بطور عمده از روشنفکران و جهان بینی اش به ویژه خرده بورژوازی بوده و در عقاید تنوریک شان جدیدترین فرصت طلبی را با نارودنیزم قدیمی، به سبک از هر چمن گلی، قاطی می سازند.

برای رد عبارت پردازی های بورژوا-دمکراتیک درباره ی اتحاد، مسیر مبارزه و تکامل سیاسی خود بهترین دلیل می باشد. در روسیه رشد جنبش واقعی هم اکنون یک چنین خط بطلانی براین نظریات کشیده است. من به پیدایش "آکادمیست ها" به مثابه ی یک گروه مستقل بین دانشجویان اشاره می کنم. تا زمانی که مبارزه ی واقعی وجود نداشت، آکادمیست ها خود را از توده ی "عام دانشجو" جدا نکرده بودند و "وحدت" کل "بخش متفکر" دانشجویان خدشه ناپذیر به نظر می رسید. اما به مجرد آن که وقت عمل فرا رسید، جدائی عناصر ناهمگون اجتناب ناپذیر گردید.^۵

پیشرفت جنبش سیاسی و حمله ی مستقیم به رژیم خودکامه-علیرغم سخنان توخالی درباره وحدت همه و هرکس-مستقیماً موجب مشخص تر شدن هر چه بیشتر گروه بندی های سیاسی گشته است. مطمئناً هیچکس در این شک نخواهد کرد، که جدائی آکادمیست ها از سیاسیون یک گام بزرگ به پیش محسوب می شود. اما آیا این جدائی به معنای "بریدن" دانشجویان سوسیال دمکرات از آکادمیست ها است؟ "رولوتیسونایا روسیا" معتقد است که این بدین معنی است (رجوع شود به شماره ی ۱۷، صفحه ی ۳).

لیکن فقط به علت آشفتگی افکاری که ما در بالا آشکار ساختیم است که به چنین چیزی معتقد است. مرزبندی کامل جریان های سیاسی به هیچوجه به معنای "تجزیه" اتحادیه های صنفی و دانشجویی نیست. یک سوسیال-دمکرات که وظیفه ی فعالیت

^۵ - اگر برخی از گزارش های رسیده صحت داشته باشند، جدائی دیگری از عناصر مختلف بین دانشجویان هر چه بیشتر مسلم می شود، یعنی جدا شدن سوسیالیست ها از انقلابیون سیاسی که مخالف سوسیالیزم هستند. گفته می شود که گروه دوم بین دانشجویانی که به سبب ریه تبعید شده اند بسیار قوی می باشد. باید دید آیا این گزارش ها تأیید می شوند یا نه.

در میان دانشجویان را در برابر خود قرار داده است، پیگیرانه سعی خواهد نمود خود یا با کمک دستیارانش در بیشترین تعداد ممکن وسیع ترین محافل "صرفاً دانشجویی" و تحصیلی نفوذ کرده و برای وسیع تر ساختن دایره ی دید دانشجویانی که تنها خواستار آزادی های آکادمیکی می باشند کوشش کند و در میان کسانی که هنوز در جستجوی برنامه می باشند دقیقاً برای برنامه ی سوسیال-دمکراسی تبلیغ نماید.

خلاصه کنیم. بخش مشخصی از دانشجویان در صدد دست یابی به یک جهان بینی جامع و مشخص سوسیالیستی است. هدف نهائی این کار تدارکی تنها می تواند- برای دانشجویانی که حقیقتاً خواهان شرکت فعال در جنبش انقلابی می باشند- انتخاب آگاهانه و بدون برگشت یکی از دو جریانی که اکنون در اردوگاه انقلابی شکل گرفته اند، باشد. هرکس که به نام اتحاد فکری دانشجویان، به نام انقلابی کردن آنان به طور عام و غیره مخالف چنین انتخابی باشد، چنین شخصی آگاهی سوسیالیستی را کدر کرده، در حقیقت بی اصولی ایدئولوژیکی را و عظمی می کند. گروه بندی سیاسی دانشجویان باید اجباراً گروه بندی سیاسی کل جامعه را بازتاب کند و این وظیفه ی هر سوسیالیست است که برای آگاهانه ترین و قاطع ترین مرزبندی بین گروه هائی که از نظر سیاسی متفاوتند، کوشش نماید. در خواست "سوسیالیست- رولوسیونرها" از دانشجویان مبنی بر اینکه "همبستگی خود را با جنبش عام سیاسی اعلام نموده و خود را از اختلافات فراکسیونی در اردوگاه انقلابی دور نگهدارند" ماهیتاً چیزی جز دعوت به عقب گرد، از موضع سوسیالیستی به موضع بورژوا-دمکراتیک نمی باشد. این تعجب آور نیست، زیرا "حزب سوسیالیست- رولوسیونر" فقط بخش کوچکی از بورژوا-دمکرات های روسیه است. بریدن دانشجویان سوسیال-دمکراتیک از سیاسیون و انقلابیون تمام جریان های دیگر به هیچ وجه به معنای تجزیه ی سازمان های عمومی دانشجویی و آموزشی نیست. برعکس، فقط بر اساس یک برنامه ی دقیقاً مشخص می توان و باید در وسیع ترین حوزه های دانشجویی برای

گسترش میدان دید آکادمیکی آنها و برای تبلیغ سوسیالیزم علمی یعنی مارکسیزم فعالیت نمود.

در نامه های بعدی با خوانندگان "دانشجو" درباره ی اهمیت مارکسیزم برای ایجاد یک جهان بینی واحد، فرق بین اصول و تاکتیک های حزب سوسیال-دمکراتیک و حزب سوسیالیست- رولوسیونر، مسأله ی سازمان های دانشجویی، و رابطه ی دانشجویان به طبقه ی کارگر بطورکلی بحث خواهم کرد.

ننین

سپتامبر ۱۹۰۳

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazari@netscape.net

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳